

نظریه‌های اقتصادی خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب اخلاق ناصری*

محسن صبا

«مردم را هیچ‌زینت نیکوتر

از روزی فراخ نبود.»

خواجه نصیرالدین طوسی

کتاب اخلاق ناصری در حکمت عملی و اصول اخلاق است و این کتاب را خواجه نصیرالدین طوسی ۵۵ در حدود سال ۶۳۳ ه. ق. (۱۲۳۵ م.) بنا به خواهش ناصرالدین- عبدالرحیم ابن منصور حاکم اسمعیلیه در قهستان تألیف کرده و بهمین مناسبت آنرا اخلاق ناصری نامیده است.

* اخلاق ناصری - تهران - سازمان انتشارات جاویدان چاپ اول مرداد ماه ۱۳۴۶ ش. ۳۲۴ ص. صفحاتی که در این مقاله بدانها اشاره شده از روی این چاپ است.

مرحوم ملك الشعراء بهار در جلد سوم سبك‌شناسی درباره اخلاق ناصری چنین می‌نویسد: «در ایندوره (قرن هفتم) کتب علمی هنوز مانند قدیم ساده و روان و موجز بوده است و هنوز بونی از سبك متقدمان در آن هست. پشاهنگ و پادشاه علمای ایندوره ملك الحكماء خواجه بزرگ و فاضل عالم فیلسوف نصیرالدین محمد بن محمد الطوسی است (۵۹۷-۶۷۲) (۱۲۷۳/۱۲۰۰) رحمه‌اله علیه که مدتی نزد اسمعیلیان و رفقا میزیسته و چند کتاب بنام ناصرالدین محتشم رئیس قهستان تألیف کرده است که مهمترین همه ترجمه و تهذیب طهارة- الاعراق تألیف ابن مسکویه است بفارسی که به اخلاق ناصری شهرت دارد.

•• برای اطلاع از شرح احوال و آثار خواجه رجوع شود به:

مدرس رضوی، احوال و آثار قدوة محققین و سلطان حکما و متکلمین استاد بشرو عقل‌حادی عشر محمد بن الحسن الطوسی ملقب به: خواجه نصیرالدین، جمع و تألیف: مدرس رضوی استاد دانشگاه. انتشارات دانشگاه تهران شماره ۲۸۲ تهران ۱۳۳۴ - ۳۹۷ ص.

محمد مدرسی (زنجان)، سرگذشت عقاید فلسفی خواجه نصیرالدین طوسی به انضمام بعضی از رسائل و مکاتبات وی نگارش محمد مدرسی (زنجان) انتشارات دانشگاه تهران شماره

۳۰۹-۱۳۳۵ ش - ۲۳۸ ص.

کتاب اخلاق ناصری مورد استفاده نویسندگان و متفکران بسیار قرار گرفته. خود خواجه نیز برای تألیف این کتاب مباحث آنرا از کتب دیگر اقتباس کرده، چنانکه مقاله اول را از کتاب اخلاق ابن مسکویه بنام الطهاره، مقاله دوم را از تدابیر المنازل ابن سینا و مقاله سوم را از مدینه فاضله فارابی گرفته است. کتاب دارای سه مقاله است.

مقاله اول کتاب در حکمت عملی و مقاله دوم در تدبیر منزل و مقاله سوم در سیاست مدن میباشد.

در مقدمه خواجه چنین مینویسد: «چون مطلوب درین کتاب جزو است از اجزای حکمت تقدیم شرح معنی حکمت و تقسیم آن باقسام از لوازم باشد تا مفهوم از آنچه بحث مقصود بر آنست معلوم شود. پس گوئیم که حکمت در عرف اهل معرفت عبارت است از دانستن چیزها چنانکه باشد و قیام نمودن بکارها چنانکه باید» و چون حکمت مربوط می شود به زندگی مادی بشر و صنعت و آنچه مربوط میشود بمعاش انسان، در این قسمت کتاب به بسیاری از مسائل مربوط باقتصاد اجتماعی اشاره شد و آنچه در کتاب آمده است تقریباً بصورت دستور ذکر گردیده و خواجه کتاب خود را برحسب تقسیم حکمت عملی بر سه قسم کرده است: اول تهذیب اخلاق، دوم تدبیر منازل و سوم سیاست مدن. **

در تهذیب اخلاق کلیه مباحث مربوط بحکمت عملی مورد بحث قرار گرفته. در تدبیر منزل، علاوه بر مباحث تربیتی، آنچه امروز باقتصاد خانواده نامیده میشود گنجانده شده و قسمت سیاست مدن کلیه مسائل اجتماعی را در بر میگیرد. پس جای تعجب نیست که دریک چنین مجموعه ای به بسیاری از مسائل که بعدها در علم اقتصاد، اعم از خرد و کلان، قرار گرفته برخورد میکنیم. خواجه باخفص جناحی که مخصوص مرتبه چنین دانشمندی است، در مقدمه مقال اول کتاب خود مینویسد:

چنانچه در یکی از مسائل این کتاب اشتباهی پیش آید و یا اینکه خواننده ای مسئله ای را محل اعتراض بشمارد باید بداند «محرر این کتاب صاحب عهده جواب و ضامن استکشاف از وجه صواب نیست بلکه همگان را از حضرت الهی که منبع فیض رحمت و مصدر نور هدایت است توفیق استر شاد مییابد. *** لذا او در مقام آن نیست که آنچه از زیر کلك او بیرون آمده باید مورد تصدیق همگان قرار گیرد و در بسیار از مسائل بطرح مسئله پرداخته و بسیار بر سبیل ایجاز سخن رانده و همه را در رد یا قبول عقائد خویش آزاد گذارده است.

خواجه از برای انسان در میان موجودات زنده مقامی بالا قائل شده میگوید: از برای حیوانات طبیعت بروفیق مصلحت و مسائل رفع احتیاجات آنها را فراهم ساخته و غذای آنها که بدل مایه‌حلل وجودشان میباشد آماده و حاضر است و بوسیله موی و پشم بدن دفع سرما و گرما میکند و آلات مدافعه دارند که بوسیله آنها از دشمنان خود احتراز میتوانند جست و بوسیله آنها از خود دفاع خواهند کرد ولیکن انسان برای رفع احتیاجات و نیازهای خویش احتیاج بتفکر و تدبیر و ملاحظه و دیدن و تصرف در اشیاء دارد. غذای انسان بدون زراعت و درو کردن و آسیا کردن گندم و خمیر کردن آرد و پختن نان بدست نمیآید و لباس او نیز بدون رشتن و تابیدن و بافتن و دوختن و آماده ساختن چرم امکان پذیر نیست و برای دفاع از خویش احتیاج به صنعت دقیق و بسیار پیشرفته دارد، و البته این پیشرفتگی و تفکر و تدبیر در کلیه رفع نیازمندیهای انسانی اعم از غذا و لباس و دفاع روز بروز محسوس‌تر میشود. لذا خواجه نصیرالدین آنچه را که از برای پیشرفت انسان در مرحله علوم و مخصوصاً صنعت لازم می‌شورد تفکر است و باین معنی در سه مقاله کتاب اخلاق ناصری هر کجا که مورد یافته است اشاره کرده و مبنای هر جهش بشری را بجانب کمال، تفکر دانسته است.

در فصل هفتم مقاله اول «بیان خیر و سعادت که مطلوب، از رسیدن به کمال آنست» به تفکر در پیشرفت صنعت اشاره کرده و مراحل ایجاد يك شیئی را که منظور از آن بهبود بخشودن به وضع زندگی است بیان میکند و میگوید:

«هر فعلی را غایتی و غرضی است» * و غرض چنانکه گفته شد سعادت انسان است و سعادت انسان در آنست که بطرف کمال گام بردارد و چنانچه طالب کمال بمقصد خویش نزدیکتر شود برای او فرح و خوشوقتی حاصل میشود و برای بدست آوردن کمال مطلوب خود کوشش بیشتر میکند. خواجه برای ایضاح مطلب خود بذکر مثالی متوسل میگردد و میگوید: نجار ابتدا تصور فایده تخت را در ذهن خود تصور میکند، و سپس کیفیت عمل ساختن را در خیال خود می‌پرورد «تا کیفیت عمل را بتمام در خیال نیارد» * * * ابتدا بعمل نمیکند و تا عمل تمام نشود فایده تخت را که فکر اول آن بود صورت نیندد و در دنباله همین مطلب میگوید: اصل مسلمی است که کوشش انسان باید بسوی غرض و مقصد معین باشد و در مقابل زحمت کمتر در آمد و نتیجه بیشتر حاصل کند و این معنی را با عبارتی روشن در همان فصلی که ذکر آن شد چنین بیان میکند: «اما سبب آنکه گفتیم خیر مطلق يك معنی است که همه اشخاص در آن اشتراك دارند آن است که هر حرکتی از جهت رسیدن

به مقصدی بود و همچنین هر فعلی از جهت حصول غرضی باشد و در عقل جایز نیست که کسی حرکت و سعی بی نهایت همی کند نه از برای ادراك مطلوبی و آنچه غرض بود در هر فعلی باید که فاعل را در آن چیزی متصور باشد والا عبث افتد و عقل آنرا قبیح شمرد.» چنانکه ملاحظه میشود کوشش بی فایده، در راههای غیر معقول منطقی نیست و سعی مردمی باید در راهی باشد که با کوشش کم نتیجه بسیار حاصل شود و از درآمدهائی که مطابق کوشش نتیجه نبخشند صرف نظر کند.

این مطلب نیز مورد نظر است که نتیجه کوشش باید بمنظور نهائی معقول باشد و وسائل باید «نافع در طریق خیر» باشد یعنی در حقیقت مکنت و ثروت بخودی خود مورد نظر نیست که شخص فقط به جمع آوری مال همت گمارد، بلکه باید مکنت و ثروت همانطور که گفته شد «نافع در طریق خیر باشد» و اشخاص که سعی و کوشش برای تولید و جمع آوری مال میکنند بمنظور آن باشد که خود آن ثروت حاصل شده در راه بهبود اوضاع اجتماع صرف شود و شاید سرمایه تولید دیگری که در راه پیشرفت وضع مردم باشد قرار گیرد. در مشاغل و حرف مانند کلیه حکمای سلف خواجه معتقد به درجات در خست و شرافت است اما اصولاً در کسب فضیلت و برتری کسانی که برای بدست آوردن «سعادت» بکار و کوشش و کسب علوم میپردازند خواجه معتقد است که کسب «کمال» از دو راه حاصل میشود: یکی طبیعت که خود مبدأ تحریک انواع اشیاء بسوی کمال است و دیگری صنعت.

اما صنعت در تحت اراده و تفکر انسان قرار دارد و انسان باستمداد از امور طبیعی بطرف کمال صنعت پیش میرود و باید پیش برود. ولی این تحول صنعتی باید بنحوی باشد که انسان قادر شود بهمان کمال طبیعت برسد و قدرت و توانائی صنعت باید بجای باشد که باقوای طبیعی برابری و همسری نماید و سپس از آن بالاتر رود و انسان در مقام صنعت به درجه ای نائل شود که همان قوای طبیعی را ایجاد کرده و بمدد قوه تمیز و تدبیر و هوش آنرا چندین برابر کند.

برای روشن ساختن این مطلب دستگاه جوجه کشی را مثال میزنند و میگویند انسان اگر تخم مرغ را در حرارتی مطابق حرارت بدن مرغ نگاهدارد، همان کمالی را که طبیعت ایجاد می کند و انتظار آنرا دارد حاصل میشود و جوجه مرغ سراز تخم بر می آورد؛ اما این امر و تدبیری که انسان بکار برده است يك نتیجه فوق العاده خواهد داشت و آن بدست آوردن جوجه و مرغ بمقدار زیاد است، بمقداری که بدست آوردن آن از راه خواباندن مرغ امکان پذیر نیست.

لذا انسان باید با سرار طبیعت واقف شود و پس از وقوف با آنها کوشش کند با کمک همان طبیعت و بوسیله صنعت کاری کند که نتیجه آن چند برابر باشد.

و همین صنعت است، یعنی صنعتی که رو بکمال پیش می‌رود که انسانیت را که توسط طبیعت وجود تمام یافته توسط صناعت بقای حقیقی می‌بخشد. * ولی برای رسیدن بکمال صنعت دو مسئله اهمیت خاص دارد.

یکی سنجیدن استعداد اشخاص چه بعضی از روی خلقت قبول فضیلت آسانتر است و شرائط استعداد در آنها بیشتر، دیگر آنکه باید استعدادها بکار افتاده شود و ایجاد ممارست شود تا اینکه کارگران در کار خود ماهر شوند.

خواجه پیشرفت هر کس را در رشته خود بنحوی خواستار است که او در آن فن کمال مهارت را پیدا کند تا بتواند آن عمل را بنحو کمال و بسهولت انجام دهد تا بحدی که «بسمت آن فضیلت موسوم باشد» *** چنین شخصی وقتی بدرجه کمال رسیده و «سعادت مدنی» را یافته و «باجتماع و تمدن متعلق» است. ****

درباره تکثیر جمعیت و بالا رفتن آن متناسب هندسی خواجه نصیرالدین هم عقیده با مکتبی است که تزاید جمعیت بشری را مضر میدانند زیرا باعث آن خواهد شد که جا و محلی برای ساکنین دنیا باقی نماند و بدون تردید قبل از این وضع قحطی و گرسنگی مقدار زیادی از جمعیت بشری را از بین خواهد برد و در کتاب خود مرگ و میر را برای نظام کلی لازم می‌شمرد و از این حیث خود را یکی از طرفداران بدینان قلمداد می‌کند.

البته خواجه نصیر مدعی ابتکار در این اندیشه نیست و آنرا از اندیشه‌های، قدیم می‌شمرد و صراحتاً آنرا از قول استاد ابوعلی مسکویه نقل می‌کند و به بیانی بسیار روشن وضع دنیائی که جمعیت آن باقی بماند وصف می‌کند که دیگر حتی جای ایستادن برای کسی باقی نخواهد ماند و چون کلام خود او در این زمینه بسیار روشن و فصیح است عین آنرا نقل می‌کنیم:

«و اگر اسلاف و آباء ما وفات نکردندی نوبت وجود بمانرسیدی چه اگر بقاء ممکن بودی بقای متقدمان ممکن بودی و اگر همه مردمانی که بوده‌اند با وجود تناسل و توالد باقی بودندی در زمین نگنجیدندی.

و استاد ابوعلی رحمت‌الله علیه در بیان این معنی تقریری روشن کرده است می‌گوید که تقدیر کنیم که مردی از مشاهیر گذشتگان که اولاد و عقب او معرف و معین باشند چون

* اخلاق ناصری ص. ۱۲۰ ** اخلاق ناصری ص. ۱۲۱

*** اخلاق ناصری ص. ۱۲۳ **** اخلاق ناصری ص. ۱۲۴

امیرالمومنین علی علیه السلام با هر که از ذریه و نسل او در عهد او و بعد از وفات او در این مدت - چهارصد سال که بوده اند همه زنده بودند و همانا عدد ایشان از ده بار هزار هزار زیاده تر شدی چه بقیتی از ایشان که امروز در بلاد ربع مسکون پراکنده اند با قتل‌های عظیم و انواع استیصال که باهل این خاندان راه یافته است دویست هزار نفر نزدیک بود و چون اهل قرون گذشته و کودکان که از شکم مادر بیفتاده باشند با جمع هم باین جمع در شمار آرند بنگر که عدد ایشان چند هزار باشند و بهر شخصی که در عهد مبارک او بوده است در این مدت چهارصد سال همین مقدار به آن مضاف باید کرد تا روشن شود که اگر مدت چهارصد سال مرگ از میان خلق مرتفع شود و توالد و تناسل برقرار بود عدد اشخاص بچه غایت رسد و اگر این چهارصد سال مضاعف شود تضاعیف خلق بر مثال تضاعیف بیوت شطرنج از حد ضبط و حیز احصاء متجاوز شود و بسیط ربع مسکون که نزدیک اهل علم مساحت ممسوح و مقدار است چون بر این جماعت قسمت کرده آید نصیب هر یک آنقدر نرسد که قدم بر آن نهاده بر پا بایستند تا اگر همه خلق دست برداشته و راست ایستاده و بهم باز رسیده خواهند که بایستند بر روی زمین نگیجد تا به خفتن و نشستن و حرکت و اختلاف کردن چه رسد و هیچ موضع از جهت عمارت و زراعت و دفع فضلات خالی نماند و این حالت در اندک مدتی واقع شود.

فکیف که اگر بامتداد روزگار و تضعیفات نامحصور هم بر این نسبت بر یکدیگر می‌نشینند. و از اینجا معلوم شد که تمنای حیات باقی در دنیا و کراهِت مرگ و وفات و تصور آنکه طمع را خود بدین آرزو تعلقی تواند بود از خیالات جهال و محالات ابلهان بود. و عقلا و ارباب کیاست خواطر و ضمائر از امثال این فکرها منزه دارند و دانند که حکمت کامل و عدل شامل الهی آنچه اقتضاء کند مستزیدی را بر آن مزیدی صورت نیندد و وجود آدمی بر این وضع و هیئت وجودی است که از برای آن هیچ غایت متصور نشود. پس ظاهر شد که موت مذموم نیست چنانکه عوام تصور کنند بلکه مذموم خوفی است که از جهل لازم آمده است. «
 با نقل قولی که ما در اینجا از کتاب اخلاق ناصری کردیم با نظریه دوتن از اقدیسمندان ایران، که جمعیت دنیا رو بتزاید است و باید بشریت از این ازدیاد اندیشناک باشد، آشنا شدیم. اول خواجه نصیرالدین طوسی که چنانکه ذکر شد اصول نظرهای خود را از کتاب الطهاره گرفته است.

دوم ابن مسکویه که کتاب او بتوسط خواجه طوسی ترجمه شده.

لذا این نظریه ازدیاد جمعیت تا زمان خواجه نصیرالدین مدت سه قرن متمادی مورد بحث و فحص طبقه متفکرو دانشمند ایران که با کتب مذکور در فوق سروکار داشته اند، بوده است.

قبلاً دیدیم خواجه نصیرالدین طوسی برای رفع نیازمندیهای انسانی، لزوم تفکر و واندیشه و پیدا کردن راه عملی یعنی صنعت را واجب می‌شمرد، ولی در ابتدای مقاله دوم کتاب خود، که در تدبیر منازل است، تکمله‌ای بر این مطلب آورده و انسان را در انجام رفع نیازها، محتاج بمعاضدت میداند و مسئله تعاون را در امور طرح میکند. تفاوت انسان و دیگر حیوانات در این است که وقتی حیوانات رفع نیازشان از عطش و گرسنگی و تهیه منزل شد، دیگر حرکتی نمیکنند و سعی و کوششی از خود نشان نمیدهند، اما انسان چون نیازمند به غذا و لباس و منزل است و غذا و لباس و منزل او فوراً آماده نمیگردد و باید روزهای متمادی برای بدست آوردن آنها صرف کرد و حفظ و حراست آنچه آماده شده و یا باید آماده گردد از دست یکنفر بر نمیآید. لذا واجب است که انسان هم نوعان خود را بکمک بطلبد.

برای تهیه نان، که پس از اندیشه و تفکر انسان راه پختن آن را یافته و باید گندم در دسترس داشت و این گندم را باید ذخیره کرد. اما ذخیره کردن گندم باید در محلی باشد که فاسد نشود و یا بدست این و آن نیفتد پس باید خانه‌ای ساخت و ساختن و پرداختن این خانه برای آنکس که بکارزراعت پرداخته امکان پذیر نیست و یا بسیار مشکل است. بهر حال برای نگاهداری این خانه و آنچه از قوت و غذا و لباس و سائل از آلات و ادوات در آن است احتیاج بیک نفر است که در آن خانه مقیم باشد و آنچه در آنست نگاهداری کند. از همین جا مسئله تعاون شروع میشود. و اما تا این گندم بخانه بیاید و ذخیره گردد آیا تنها يك تن میتواند تمام وسائل را از آماده کردن زمین، برای بذر کاشتن و درو کردن و پاك کردن و انبار کردن فراهم سازد؟ برای درو کردن داس احتیاج است و داس از آهن است، آهن آن از میان زمین بدست میآید، باید بکوره برود و تصفیه شود و بدست آهنگر سپرده شود، که آنرا با وسائل و ادواتی بصورت داس درآورد. دسته داس از چوپ است که کار نجار می باشد و اغلب وسائل نجار را آهنگر ساخته است. پس هیچیک از طبقات مردم بی نیاز از تعاون نیستند و باید بکمک یکدیگر برخیزند تا کار همه راست آید و نیازها مرتفع گردد. *

این مطلب باز در فصل اول مقاله سوم تأیید شده و در آن باب نیز از لزوم تعاون بحث شده و خواجه متذکر گردیده که هر شخصی بترتیب به غذا و لباس و مسکن و سلاح احتیاج دارد و اگر لازم باشد که به تهیه ادوات دروگری و آهنگری پردازد و از آن ها آلات درو کردن و آسیب کردن ورشتن و تائیدن و دیگر صنعت ها را فراهم سازد زمان بدو اجازه نمیدهد که یکی از این آلات و ادوات را چنانکه لازم است فراهم کند. **

ولی چنانچه معاونت پیش آید، همه این اشکالات برطرف میشود و برای اینکه اصول تعاون دوام یابد، درانجام این معاونت باید رعایت «قانون عدالت» بشود. اما این عدالت بچه وسیله برقرار میشود.

برای رعایت این عدالت احتیاج به معامله پیش می آید. این معامله باید پایه آن بر روی عدل و انصاف باشد.

از این رو مردم بصنایع مختلف روی می آورند و همین امر نظامی دردناک بوجود می آورد. هر کس بشغلی خاص رغبت میکند و مهمات همه مردم باینصورت تکافی می شود و بوسیله معامله مساوات برقرار میگردد. این مساوات بوسیله پول (دینار) حاصل میگردد. اما اول شرط برقراری این عدالت چیست؟

چنانکه گذشت مردم بهم محتاج میباشند و کمال مطلوب و یا حتی نزدیک شدن بکمال، برای کسی حاصل نشود مگر اینکه از دیگران استعانت جوید. پس نوع بشر احتیاج دارد که گرد هم جمع آید و هر کس بدیگری درمورد لزوم و بموجب درخواست او کمک و مساعدت کند و گذشته از اینکه این روابط برای آنکه برقرار بماند، باید بر پایه عدالت استوار باشد، همین روابط ایجاد محبت در بین افراد میکند، این محبت از نظر علم اخلاق بر عدالت رجحان و برتری دارد.

هنگامیکه این محبت و الفت در بین مرد ایجاد شد، برای بقاء و دوام آن احتیاج به معامله پیش می آید، معامله که پایه آن نیز بر عدالت است.

مسئله لزوم پول را برای معاوضه و معامله، خواه در فصل هفتم مقاله اول کتاب خود طرح میکنند و پول را برای برقراری عدالت در معاملات و اینکه هیچیک از طرفین دچار ضرر و زیان نگردند و ملاکی برای معاوضه در بین باشد، لازم میسرود و این امر را نتیجه برقراری نسبت بین دو چیز می داند و برای نظام زندگی، آنچه را در بین مردم رد و بدل میشود مانند خدمات و کالاها به سه نوع تشخیص میدهد:

«اول- آنچه تعلق بقسمت اموال و کرامات دارد،

دوم- آنچه تعلق بقسمت معاملات و معاوضت دارد،

سوم- آنچه تعلق بقسمت اموری دارد که تعدی را در آن مدخلی بود چون تادیبات و

سیاسات.»

پس بتوضیح این سه قسم میپردازد. و برای معاملات مثالی میزند و مینویسد:

«میگوئیم نسبت این جامه با این زر چون نسبت این زربا این کرسی است پس در

معاوضه جامه و کرسی حیفی نیست» و برای خدمات نیز مثالی ذکر میکند و لذا پول را که بنظر او باید طلا باشد و آنرا بنام دینار (در مقابل درهم) مینامد، لازم می‌شعرد، و آنرا یکی از نوامیس سه گانه میداند و خواجه از حفظ ناموس در این بحث تدبیر و سیاست را اراده کرده است. پس دینار، مساوات دهنده اختلافات از هر حیث می‌تواند می‌باشد و لذا می‌توان هر جنس و کالائی را با دینار سنجید و نسبتی قائل شد و در حقیقت آنرا تقویم کرد و پس از این قیمت گذاری کالاها و خدمات مشارکت و معامله از هر حیث امکان پذیر می‌گردد.»

اما برای پول چرا فلز طلا را باید برگزید.

در کتب اقتصاد جدید متذکر می‌گردند دیر زمانی است بشر خواص طبیعی زر و سیم را دریافته و این دو فلز را بجای کالائی که در ابتدای امر واسطه معاملات بوده برگزیده و این خاصیت‌ها از اینقرار است:

۱- طلا و نقره را می‌توان بقطعات کوچک تقسیم کرد و این تقسیم کردن از بهای آنها نمی‌کاهد و ارزش هر قطعه متناسب با وزن آن است.

۲- قابلیت تورق این دو فلز بسیار است و می‌توان این دو فلز را بصورت ورقهای بسیار نازک در آورد.

۳- طلا و نقره‌ای که بقطعات کوچک تقسیم شده است دوباره می‌توان بهم متصل کرد و یک قطعه واحد ساخت و جمع قطعات باز بهای مجموع آنها را خواهد داشت.

۴- کمیاب بودن این دو فلز سبب شده است که آنها را برای مبادله کالاها انتخاب کنند.

۵- بعلت کمیابی، ارزش آنها زیاد است و حمل و نقلشان بمقدار کم آسان.

۶- زر و سیم با مرور زمان ضایع و فاسد نمی‌گردد.

۷- خواص طبیعی این دو فلز در همه جا یکسان است و این دو فلز قابل تشخیص می‌باشد.

۸- بعلى فوق طلا و نقره مورد علاقه همه مردم جهان قرار گرفته و از اینجهت از نظر داخلی و بین‌المللی توانسته‌اند وسیله پرداخت معاملات قرار گیرند.

۹- این دو فلز بمصارف صنعتی دیگر نیز میرسد و در ساختن جواهرات بکار میرود.

۱۰- میزان استخراج این دو فلز مخصوصاً طلا در هر سال تقریباً یکسان است و از این جهت بهای آنها دستخوش تغییرات ناگهانی نمیشود و موجودی این دو فلز در دنیا نسبتاً ثابت است و افزایش آن زیاد محسوس نیست.

اینک ببینیم خواجه بچه صفاتی از این دوفلز توجه کرده.

خواجه در فصل دوم از مقاله کتاب خود که در تدبیر منزل است دینار را که ناموس اصغر نام نهاده، دارای صفات ذیل میداند:

۱- بهای بسیار طلا که بوزن بسیار کم بامقدار زیاد اجناس دیگر قابل تعویض است.

۲- مقامی که مردم از برای آن بعلت کمی قائل شده‌اند.

۳- قابل نقل بودن آن.

۴- استحکام ماده آن.

۵- کمال ترکیب طلا.

۶- قابل دوام بودن و فاسد نشدن آن.

۷- ماده ایست که کلیه اجناس را میتوان با آن سنجید.

۸- بهای زیاد آن در وزن بسیار کم.

۹- قبول طلا در پیش تمام مردم.

۱۰- استعمال طلا در سایر امور صنعتی.

اینک عین گفتار خواجه را در اینجانب نقل میکنیم:

«و بسبب ضرورت معاملات و وجود اخذ و اعطاء چنانکه در مقاله گذشته گفته ایم بدینار که حافظ عدالت و مقوم کلی و ناموس اصغر است حاجت بود و بعزت و جود او و معادلت اندکی از جنس او با بسیاری از دیگر چیزها مونت نقل اقوات از مساکن بمساکن دور تر مکفی شد، بدان وجه که چون نقل اندک او که قیمت اقوات بسیار بود قائم مقام نقل اقوات بسیار باشد و از کلفت و مشقت حمل آن استغناء افتد. همچنین برزانت جوهر و استحکام مزاج و کمال ترکیب او که مستدعی بقا بود ثبات و قوام فواید مکتسب صورت بست. چه است حاله و فنای او مقتضی احباط مشقتی بود که در طریق کسب ارزاق و جمع مقتضیات افتاده باشد، و بقبول او نزدیک اصناف امم شمول منفعت او همگنان را منظوم شد و بدین دقایق حکمت کمالی که در امور معیشت تعلق بطبیعت داشت لطف الهی و عنایت بی زوالی از حد قوت بحیز فعل رسانید و آنچه تعلق بضاعت دارد مانند دیگر امور صناعی با نظرو تدبیر نوع انسانی حواله افتاد.»

ولی طرح کلیه این مسائل اقتصادی و بحث در آنها برای چیست؟ بنظر خواجه برای آنست که مردم در نهایت آسایش از نظر مادی زندگی کنند و صراحتاً میگوید که:

«مردم راهیچ زینت نیکوتر از روزی فراخ نبود» اما بدست آوردن این گشایش در

امر زندگانی باید از راه صنعتی باشد « که بعد از اشتهالت بر عدالت بعفت و مروت نزدیک باشد. »^۵

لذا باید انسان از راه صنعت برای بدست آوردن روزی به «مال» نظر داشته باشد اما این نظر انسانی به مال از سه وجه است:

یا باعتبار دخل، یا باعتبار حفظ، یا باعتبار خرج،
برای بدست آوردن مال که خواجه آنرا دخل نامیده دوراه درپیش است. یا بدست آوردن مال منوط بداشتن کفایت و درایت و تدبیر و اندیشه است یا منوط باین مسائل نیست. صورت اول کسب مال که بفکر و اندیشه و کفایت و درایت احتیاج دارد - راهش صنعت و تجارت است، و صورت دوم اموالی است که اتفاقی بدست می‌آید مانند ارث و بخشش‌ها. ضمناً خواجه از آنجهت که در علم اخلاق سخن میراند شرائط بدست آوردن ثروت را از نظر اخلاقی ذکر میکند و میگوید در اکتساب ثروت باید از جور و عار و دنائت احتراز جست.^۶ و منظور از جور آنست که در کار بدست آوردن ثروت از تقلب و کم فروشی و نیرنگ و خدعه در امر بازرگانی و دزدی کاملاً احتراز کرد، و از عار آنست که از مسخرگی و کارهای ناپسندیده در کسب ثروت دوری جست. اما دنائت آنست که اشتغال بصنایع پست و خسیس ورزد و باید از آن اجتناب کرد.

فلاسفه قدیم صنعت را بسه نوع شریف و خسیس و متوسط تقسیم میکردند و برای هر يك توضیحی میدادند.

صناعات شریف صناعی بوده است که از خیر نفس سر چشمه میگیرد و آن بر سه قسم است.

اول آنچه بجوهر عقل تعلق دارد مانند صحت رای و حسن تدبیر. دوم آنچه بادب و فضل تعلق دارد مانند کتابت و بلاغت و طب و غیره. سوم آنچه بقوت و شجاعت تعلق دارد چون سپاهیگری و مانند آن. لذا خواجه بنحو کامل خدمات را جزو صنایع محسوب داشته و از این نظر آنها را مولد ثروت میدانند.

صنایع خسیسه اعمالی است که یا بضرر عامه تمام میشود و یا برای اجراکننده آن صنعت منفعت زیادی ندارد و یا اینکه به بهداشت او صدمه میزند. این نوع صنایع را خواجه نیز بسه قسم تقسیم کرده: اول آنچه منافعی مصلحت عموم مردم است مثل احتکار دوم آنچه منافعی فضائل است مثل مسخرگی و مطربی و سوم آنچه مقتضی نفرت طبع است مثل دباغی و کناسی. اما صنایع متوسط انواع مکاسب دیگر است که یا ضروری است مثل

زراعت و یا غیر ضروری مثل صباغت.ه

اما خواجه بتمام ارباب صنایع گوشزد میکند که هر کس بصنعتی موسوم شد باید کوشش کند که آن صنعت را بکمال برساند و بمرتبۀ پائین آن صنعت راضی نشود.

اما موضوع حفظ مال. در این مورد خواجه معتقد است که برای حفظ مال باید کوشید که مال موجود را بوسیله بثمر رساندن آن مورد استفاده قرار داد و باصطلاح اوبه (تثمیر) آن کوشید. چه خرج کردن اموال برای امور زندگانی ضروریست، لذا باید به تکثیر اموال کوشید تا آنچه بدست میآید جایگزین اموالی شود که بمصرف رسیده است و در این مورد نیز متذکر میگردد که باید مقداری پس انداز کرد یعنی «خرج» باید همیشه کمتر از «دخل» باشد تا باین وسیله امکان سرمایه گذاری و ازدیاد اموال برای بهتر کردن زندگی مبسر گردد و گذشته از این در موقع سختی ها و مخصوصاً گرفتاریها و امراض بتوان از آنچه ذخیره شده استفاده کرد. و در ازدیاد ثروت دستورهای اقتصادی خاص میدهد و نظرهایی اظهار میدارد مانند آنکه باید در تثمیر ثروت از برای این کوشید که رواج داشته باشد و یا اینکه قابل رواج باشد و در این راه به سود کم و متواتر نظر داشت نه اینکه بیک سود بسیار ولی اتفاقی و شرط احتیاط را در ازدیاد ثروت این میدانند که اشخاص سرمایه های خود را در راههای مختلف بکار اندازند مثلاً هم در زراعت و هم در صنعت و هم در بازرگانی، تا اگر در یکی خللی وارد آمد جبران آن از راههای دیگر امکان پذیر باشد. **

ولی این توجه خواجه باز دیاد ثروت و تکثیر مکنت بعدی است که با اصول اخلاقی صدمه وارد نیاید و انسان در غرور ثروت بسیار نیفتد و در فصل اخلاقی تربیت اولاد می گوید، که زر و سیم را باید در چشم اطفال نكوهیده جلوه داد چه «آفت زر و سیم از آفت سموم افاعی بیشتر است.» ***

اینك بمناسبت ذکر فصل تربیت اولاد از کتاب خواجه این نکته را متذکر شویم که خواجه در باب تربیت بیافتن استعداد اطفال و راهنمایی آنها در کسب و بدست آوردن آنچه بدان استعداد دارند اشاره کرده و معتقد است که از همه کس هرکاری ساخته نیست و هر کس بنوع خاصی از صنعت استعداد و در صورت داشتن و یافتن این استعداد بکار گماردن آن ثمره این نوع فعالیتها خیلی زود ظاهر میگردد و هنرمندان در هر رشته پیدا میشوند و اگر به خلاف این رفتار شود و استعدادها به راههای خلاف بکار افتد جز اتلاف وقت و صرف نیروها بفعالیت بیهوده، نتیجه دیگری ببار نخواهد آورد.

ضمناً خواجه به تخصص معتقد است و مردمان را از شاخی بشاخی پزیدن و استمداد و نیرو را باشتغال‌های مختلف بکار انداختن برحذر میدارد. *

در موضوع تخصص خواجه طوسی معتقد بآنست که حرفه برای کارگر بصورت ملکه درآید لذا باید در کار خودش بقدری مهارت حاصل کند که هیچگاه «خبط» پیش نیاید و «یقین» بکار خود حاصل کند و منفعت هر يك از صنایع بر حسب منزلت آنها است.

در این مورد باید این مطلب را توضیح داد که با توجهی که خواجه به تفکر و صنعت داشته است و تذکر باینکه بعضی از صنایع در مرتبه پائین قرار داده و لذا باید کاری کرد که این حرف از صورت خست خارج شود و از راه تفکر بوسیله صنعت بپایه‌ای برسد که کلیه نیازهای انسانی بصورتی مطبوع و غیر مکروه استرضا پذیرد. اگر فرض کنیم که میرابی در حرف، در درجه پائین قرار گیرد باید بوسیله تفکر راهی اندیشید که این عمل از این درجه خارج شود، کاری کرد که عمل بصورت يك صنعت عظیم و علمی درآید چنانکه امروز مهندسين عالی رتبه با راههای عملی، آب را از منابع بخانه‌ها می‌آورند و عمل آب رساندن بمنازل مانند کلیه کارهای علمی در درجه عالی قرار گرفته است.

اینك بطور خلاصه بینیم خواجه به چه مطالبی در کتاب اخلاق ناصری اشاره کرده و کداميك از مسائل اقتصادی را طرح نموده است.

- ۱- طرح مسئله تعاون در مسائل اقتصادی مخصوصاً در صنعت.
- ۲- تولید ثروت برای بهبود بخشیدن بوضع اجتماع.
- ۳- انسان باید بوسیله تفکر و اراده با استمداد از طبیعت بطرف کمال صنعت پیش برود.
- ۴- کمال صنعت ایجاد نیروهای مافوق نیروهای طبیعت است.
- ۵- با سنجش استعدادها باید بوسیله ممارست کارگران ماهر تربیت کرد.
- ۶- مخالف با ازدیاد جمعیت و از این حیث خواجه در بین «بدبینان» قرار میگیرد.
- ۸- لزوم پول برای تسهیل معاملات.
- ۸- طلا باید بعلت خواص آن وسیله معاملات باشد.
- ۹- توجه بصفات طلا برای اینکه نماینده واحد پول قرار گیرد.
- ۱۰- توجه به بهبود وضع اجتماع از نظر وسایل زندگانی.
- ۱۱- توجه به تخصص در صنعت.
- ۱۲- توجه به پس انداز و صرفه جوئی برای اینکه از این صرفه جوییها بتوان سرمایه

فراهم نمود.

۱۳- خدمات مولد ثروت میباشند.

* * *

يك تفاوت بارز بین طرز اندیشه متفکرین و راهبران ایرانی بعد از اسلام و متفکرین اروپائی درباره مسائل اقتصادی موجود میباشد و آن این است که متفکرین ایرانی عموماً مسلمان بوده اند و چون در اسلام کلیه روابط اجتماعی و اقتصادی تحت قواعد و قوانین معین در آمده است و اجباراً باید کلیه روابط روی همان پایه قرار گیرد، لذا اندیشه متفکران ایرانی درباره مسائل اقتصادی اجباراً در حدود و ثغور قواعد اسلامی قرار میگرفت و چنانچه فکر او، او را راهبری به پیدایش يك معیار جدید میگردد الزاماً برای رعایت مذهب از آن صرف نظر میکرد و یا اینکه آن اندیشه را باندازه ای در ذهن خود زیرورو مینمود تا اینکه آنرا با قواعد و قوانین اسلامی از راهی، ولو غیر مستقیم، تطبیق دهد، همین جلوگیری از گسترش اندیشه سبب میشد که بسیاری از افکار عقیم بماند و بر روی کاغذ نیاید و حتی گفته نشود و چنانچه نوشته میشد، چنان با احتیاط و سر بسته ادا میشد که درك مطلب و اندیشه صریح نویسنده، بسیار مشکل بود.

اما اندیشمندان اروپائی که این تقید را نداشت میتوانند سمنده خود را آزادانه بچولان در آورد و در نتیجه راههای نوینی برای حل مشکلات اجتماعی و مسائل اقتصادی بیابد. باین مطلب نویسندگان و متفکرین اسلامی توجه داشته اند چنانکه جلال الدین محمد اسعد دوانی در کتاب لوامع خود چنین مینویسد: «... حکمای متأخرین چون بر دقائق شریعت حقه محمدیه مطلع شدند و احاطه آن بر تمام تفصیل حکمت عملی مشاهده نمودند بکلی از تتبع فوائد اقوال حکما و کتب ایشان درین باب دست باز کشیدند» *